

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نشست دوره اخلاق برای نوآموزان

از رذیلت آدمی تا انسان فضیلت مند

با ارائه: حجت الاسلام و المسلمین محمد روحی

۱۶ اسفند ۱۳۹۷

به قلم: علی علیزاده

نشست دوره  
اخلاق برای  
نوآموزان

تا انسان فضیلت مند  
از رذیلت آدمی،

محمد روحی

پنج شنبه ۱۶ اسفند ماه ۹۷. ساعت ۱۴

EthicsHouse.ir

خانه اخلاق پیروهان جوان



## معرفی استاد

محمد روحی برندق تحصیلات حوزوی خود را نزد اساتیدی همچون حضرات آیات: محمدفاضل لنکرانی، میرزا جواد تبریزی و محمد تقی بهجت فومنی فراگرفت. عضویت در هیئت علمی گروه قرآن و حدیث دانشگاه تربیت مدرس، تحریریه مجله مطالعات ترجمه قرآن و حدیث از جمله فعالیت‌های وی است. وی همچنین مدیر مسئول مجله پژوهشنامه علم دینی و مجله‌ی تفسیر القرآن بالقرآن است.



خانه اخلاق پژوهان جوان

دومین نشست دوره اخلاق برای نوآموزان . اسفند ۹۷

عکس: احمد طباطبائی

## چکیده

آنچه در ادامه می‌خوانید کوششی است برای شناساندن چهار شیوه‌ی متداول تربیت اخلاقی. این چهار شیوه عبارتند از: سخنرانی اخلاقی، تدریس اخلاق، دادن دستورالعمل و تربیت غیرمستقیم. آقای روحی در این سخنرانی، به سه روش اول نقدهایی وارد دانسته و روش چهارم را، به عنوان قابل دفاع‌ترین روش معرفی می‌کند؛ روشی که رویه‌ی معصومین نیز بوده است.

## شیوه‌ی اول: سخنرانی اخلاقی؛ شیوه‌ی دوم: درس اخلاق

یکی از انواع تربیت‌های اخلاقی، جلسات سخنرانی است که تا همین حالا هم ادامه دارد. در بیشتر این سخنرانی‌ها - بسته به انواع سخنران‌ها - از معارف اخلاقی به صورت تئوریک پرده‌برداری می‌شود. در قسمت‌هایی از ابتدا یا انتهای این سخنرانی‌ها به آهنگ صدا و لهجه توجه می‌شود. این سخنرانی‌ها اغلب به شکل موعظه هستند تا در افراد تاثیر

بگذارند. کارکرد این نوع سخنرانی‌ها این است که معارف اسلامی مرتبط با مسائل اخلاقی عرضه می‌شود. این معارف معمولاً برگرفته از آیات، سوره‌های روایات و مسائل سلسله‌ای همچون حدیث معراج، حدیث ابوذر و... هستند.

علاوه بر این، گاهی کسانی برخی از کتاب‌های اخلاقی مثل جامع السعادات را از آغاز تا انتها در قالب سخنرانی و درس عرضه می‌کنند. دومین مورد، درس‌های اخلاقی هستند که قالبشان به همین سخنرانی‌ها شبیه است ولی جنبه‌ی نظری آن‌ها قوت بیشتری داشته و مطالب علمی و تحلیلی در آن‌ها بیشتر است. خاصیت کلاس چنین بوده و است که نمی‌توان در آن از ابزارهایی مثل موعظه برای تاثیرگذاری استفاده کرد. می‌توان در کلاس از مطالب خطابی استفاده کرد ولی از قالب خطابه نمی‌توان استفاده کرد. منظورم از خطابه، خطابه‌ی منطقی است، خطابه‌ای که ماده‌ی یک استدلال را تشکیل می‌دهد. مواد خطابه، مطالبی است که عمدتاً مورد قبول مردم بوده و محور اصلی‌اش تاثیرگذاری است. پس درس‌ها هم تا حدودی به سخنرانی‌ها شبیه هستند

---

**کسے سخنرانے اخلاقے را، درس تلقے نہے کند تا  
بخواهد به آن اشکال وارد کند. به قول معروف چنین  
کاری «حال جلسه» را به هم مے ریزد.**

---

اما سلسله‌وارتر، مرتب‌تر و مدون‌تر هستند. تفاوتش با سخنرانی هم این است که در این‌جا معمولاً قدرت تاثیرگذاری کمتر است؛ چون مطالب طوری گفته می‌شوند که گویا صرفاً به قصد آموزش رسمی ارائه شده‌اند. امروزه به این شیوه می‌گویند: «تربیت عقلانی».

پس تفاوت این دو با یکدیگر این است که در سخنرانی‌ها بیشتر قالب‌های خطابی داریم و عام‌پسند هستند اما مطالب درسی را بیشتر افراد خاص باسواد می‌پسندند و غالباً به صورت تئوریک گفته می‌شوند. اما قالب سومی هم وجود دارد. شما به تاریخ اخلاقیون و عرفا نگاه کنید.<sup>۱</sup> قطعاً در بین آن‌ها جلسات موعظه برپا بوده و به آن اهمیت می‌داده‌اند. کسی سخنرانی اخلاقی را، درس تلقی نمی‌کند تا بخواهد به آن اشکال وارد کند. به قول معروف چنین کاری «حال جلسه» را به هم می‌ریزد. پس جلسات سخنرانی اخلاقی بیشتر با نیت موعظه انجام می‌شده و به همین خاطر، مطالب بیان‌شده هم معلوم نیست مستند بوده باشند؛ چون اصلاً افراد به دنبال استنادش نبودند. نمی‌خواهم بگویم همه‌ی این مطالب بی‌استناد است. الان طوری شده است که هر کس می‌خواهد راجع به اخلاق صحبت کند، راجع به او گفته می‌شود که سواد ندارد. به هر کس که درس‌های سخت تئوریک بدهد، می‌گویند باسواد است اما اگر کسی درس اخلاق

---

<sup>۱</sup>. برای این منظور می‌توانید از نرم‌افزار عرفان (ورژن سوم به بعد) که توسط موسسه‌ی نور تولید شده‌است، استفاده کنید. در این نرم‌افزار طبقات عرفا به خوبی معرفی شده و می‌توانید بر اساس نام هر عارف، مطالب مربوط به او بیابید. در کتاب «پاسداران حریم عشق» آیت الله سعادت پرور، مشابه همین کار را انجام داده‌ایم و مطالبی را از عرفا و اخلاقیون گردآوری کرده‌ایم، اما اگر به دنبال منبع دقیق‌تری هستید، همین نرم‌افزار را به شما پیشنهاد می‌کنم. البته آمار هر دو یکی است. از صدراسلام تا کنون نزدیک به چهارهزار نفر از این افراد را داشته‌ایم. این‌ها افراد مختلفی بوده‌اند که در صنوف و اقشار مختلف فعالیت می‌کرده‌اند اما همگی در این ویژگی که یک گام از مردم عادی فراتر گذاشته‌اند، مشترکند.

بدهد یا سخنرانی اخلاقی کند، راجع به او می‌گویند که لابد سواد و استعدادی نداشته که وارد این مباحث شده است. این به خاطر پشتوانه‌ای است که عرض کردم. این سخنرانی اخلاقی است که در آن به دنبال استناد نیستند؛ نه این که هر کس در اخلاق چیزی می‌نویسد، پس لابد سواد ندارد. امام خمینی (ره) هم با سواد بودند و هم در زمینه‌ی اخلاق، کتاب تحلیلی سختی نوشته‌اند. پس یک قالب، قالب سخنرانی است. در تاریخ هم این را فراوان داشته‌ایم. اصلاً سمت‌شان این بوده است که موعظه می‌کرده‌اند و می‌خواستند تاثیر بگذارند. یک عده هم در این جلسات می‌نشستند و هم این‌ها آن مطالب را به خودشان می‌گرفتند، هم گوینده. در توصیه‌ی بزرگان هم بوده که این طور جلسات را به خودتان خطاب کنید، این طور نباشد که برای دیگران صحبت کنید، در این فکر باشید که اول مخاطب خودتان هستید و بعد دیگرانی که آنجا هستند. این خاصیت این طور جلسات است.

مورد دوم جلسات درس بود. در سده‌های اول، جلسات درس را کمتر پیدا می‌کنیم. بعدها که کتاب‌های اخلاقی و به خصوص اخلاق عرفانی نوشته شدند، از آن جایی که بعضی از این کتاب‌ها سخت بودند، به استاد احتیاج داشتند و آرام آرام درسی شدند. معروف‌ترین درس هم کتاب «منازل السائرین» با شرح قاسانی (کاشانی) بود. امام خمینی هم این کتاب را نزد آقای شاه‌آبادی خوانده‌اند. این تنها کتاب سنگین بوده است. در کتاب‌های اخلاقی دیگر این را نداریم؛ مثلاً تا حالا نشده که کسی نزد استادی جامع السعادات بخواند. کتاب‌های اخلاقی در حد همین کتاب‌های ارسطو که اسلامی‌سازی شده و اصطلاحات سختی ندارند. درس‌هایی که بعدها رایج شد به خاطر پیچیدگی‌هایی بود که عرض کردم. طوری بود که اگر شخصی می‌خواست آموزش ببیند، باید با مقداری از عرفان نظری آشنایی پیدا می‌کرد؛ مثلاً شرح منازل الاسائرین قاسانی واقعاً به استاد نیاز دارد. نمی‌خواهم بگویم از اول تا آخرش به استاد نیاز دارد ولی در مقدمات و اوایلش برای جا افتادن مطالب و مراحل که در آن گفته می‌شود<sup>۲</sup>، به استاد نیاز است. به هر حال از آن جایی که این کتاب نسبت به خیلی از مطولات خیلی مختصرتر است، درس گرفته می‌شده است.

امروزه از آن جایی که موعظه با درس مخلوط شده و سطح مخاطبین هم پایین‌تر است، مطالب اخلاقی را با آیات و روایت ترکیب کرده و درس اخلاق درست می‌کنند. انواع کتاب‌هایی که در سده‌ی اخیر و به خصوص بعد از انقلاب تحت عنوان «درس اخلاق» به انتشار رسیده‌اند، از همین دست هستند. مطالب این کتاب‌ها سنگین نبوده و آسان است. کاربرد دو شیوه سخنرانی و درس اخلاق ترویجی است و شخص در صدد نظریه پردازی نیست. البته ممکن است گاهی در درس‌های سنگین عرفانی به نظریات جدیدی برسند و نظریات امثال خواجه عبدالله انصاری و عبدالرزاق قاسانی را نپذیرند. این دو شیوه لازم هم هستند؛ چون اگر بخواهیم افراد را سطح‌بندی کنیم، این‌ها برای تذکر دائمی به افراد معمولی چیزهای خوبی هستند. لازم هم نیست مطالب منطوری باشند که مخاطب هیچ کدام را نداند. مثلاً آیا ابوذر

<sup>۲</sup> . مثل این که صد چه طور ضرب در هزار می‌شود؟ یا معنای لطائف سبعة چیست؟

مطالبی را که پیامبر به او می گفت، بلد نبود؟ بسیار از این مطالب موعظه‌ای هستند و برای تاثیر گذاری در روح گفته شده‌اند؛ نه صرفاً برای این که مطلبشان یاد گرفته شود. پس پشتوانه‌ی این مطالب دینی است و در قرآن و موعظه‌های انبیا و ائمه نیز وجود دارند. تاثیر گذاری اش هم مشهود است و نیازی به برهان ندارد.

نوع دیگر سخنرانی، سخنرانی مکتوب است. قطب جهرمی کتابی دارد به اسم مکاتیب که خیلی هم کتاب موثری است و از جمله کتاب‌هایی اخلاقی است که به صورت سخنرانی مکتوب می‌باشد. در اسلام چنین کتابی کم‌نظیر است. حتی امام خمینی می‌خواسته‌اند این را بنویسند اما نتوانسته‌اند. امام در کتاب جنود عقل و جهل می‌گوید: اخلاق فقط درس گفتن نیست. باید نحوه‌ی نوشتن هم طوری باشد که وقتی می‌خوانی اش بر تو اثر بگذارد و من هم می‌خواهم چنین کاری بکنم. ایشان در اوایل کتاب چندباری تعبیر «ای عزیز» و امثالهم را دارند اما بعد وارد بحث‌های لغوی و نظری می‌شوند. کتاب‌های آقای ملکی تبریزی هم همین‌طور هستند. برخی از قسمت‌های کتاب سید بن طاووس (اقبال العمال) هم این‌طور است. کتابی دیگری که خیلی

در این زمینه‌ها تاثیر گذار است، کتاب الخصائص الحسينیه آقای شوشتری است. این کتاب، کتاب روضه است اما خیلی تاثیر گذار است. کتاب جهرمی رگه‌هایی از اهل سنت دارد اما در مجموع عمومی است. بزرگان این کتاب را توصیه می‌کردند و فیض کاشانی هم خلاصه‌اش کرده. کتاب دیگری که می‌توانم معرفی کنم مکاتب

عين القضاة همدانی است. البته خیلی سخت است. من به کسانی که کتاب‌های دیگر را نخوانده‌اند، توصیه می‌کنم این کتاب را نخوانند. این‌ها سخنرانی مکتوب هستند. خود عین القضاة به شاگردش می‌گوید که اینها را برای تو نمی‌نویسم. این را برای آیندگان می‌نویسم تا در طول تاریخ فهم و درک کنند.

## شیوه‌ی سوم: دستور العمل اخلاقی

روند جلسات دستور العمل اخلاقی چنین است که استاد افراد خاصی را گلچین می‌کند و بعد از آزمون‌های عملی - و نه تست و کوئیز - آرام آرام و با تجربه این‌ها را وارد حلقه‌ای می‌کند و در این حلقه علاوه بر موعظه، به تک‌تک‌شان و به صورت موردی نسخه و دستور العمل می‌دهد. به این جلسات، جلسات «سیر و سلوک» گفته می‌شود. سابقاً گفتیم که آموزش تئوریک عرفان عملی با درس انجام می‌شد و سخنرانی هم در جای خودش بود اما این که مراقب کسی باشم تا ببینم واقعا عمل کرده یا نه متفاوت است. این خیلی فرق دارد با جلسات آن چنانی که در آن:

پی مصلحت، مجلس آراستند/ نشستند و گفتند و برخاستند

در شیوه اول و دوم مراقب شخص شنونده نیستم، کاری ندارم که چه کسی به سخنرانی ام گوش می دهد یا به حرف های من عمل می کند؛ اما در این شیوه از شخص مراقبت می شود و خود شخص هم گزارش می دهد که مثلا من به فلان دستورالعمل به این شکل عمل کردم. این شیوه را در عارفان، صوفیه و طبقه های مختلف اهل تسنن و در شیعه هم داریم. به این شکل که افراد خاصی انتخاب شده و جلسه تشکیل می شود و برای آن ها دستورالعمل داده می شود. فرقه های مختلفی که در صوفیان و عرفای شیعه و سنی وجود دارند، این را فراوان داشته اند و هرکس شاگرد شخص خاصی بوده و سلسله درست شده است. حتی بعد از خودشان به صورت کتبی یا شفاهی استاد دیگری را معرفی می کردند یا اگر قدرت اخلاقی زیادی داشتند، افرادی را در جاهای مختلفی می گماردند تا نواب او باشند یا این که کسی را بعد خود معرفی می کردند تا دستورالعمل های ایشان را بدهد. خیلی هم روی دستورالعمل ها تعصب داشتند. هر فرقه دستورالعمل خودش را داشت. بعضی خیلی تعصبی تر هستند (مثل فرقه ی نقشبندیه) و به هیچ فرقه ی دیگری اجازه ی عمل به دستوراتشان را نمی دهند. عبدالصمد همدانی شهید که کتاب «بحرالمعارف» را نوشته است، رفتن شاگرد به نزد استاد را به این تشبیه می کند که شاگرد مثل تخم مرغی است که مرغ روی آن می نشیند و آن مرغ استاد است. اگر بخواهید این تخم مرغ را جا به جا کنی و به زیر مرغ دیگری ببری، سرد می شود و دیگر از آن جوجه ای در نمی آید. اگر قرار است در آینده این شخص اخلاقی بشود، باید برای مدتی مشخص زیر نظر یک استاد باشد. شاگرد اگر دائما استاد عوض کند، به جایی نمی رسد و تعصب شان هم به همین خاطر است. استاد می خواهد شاگردش را دقیق و آرام آرام پرورد و به همین خاطر در دادن دستورالعمل تعصب دارد. شخص هم باید ملتزم شود که تا آخر یک جا بماند.

این ها آرام آرام به فرقه های عرفانی حق یا باطل تبدیل شدند و نسل اندر نسل از خودشان شاگرد به جا می گذاشتند. هنوز هم بعضی هایش در کشور ما ادامه دارد؛ از جمله همین فرقه ی حق یا باطل گنابادیه که بساط سیاسی هم با آن مخلوط شد یا مثلا فرقه ی ذهبیه و امثالهم. در انواع بلاد اسلامی هم این ها وجود داشته اند؛ مثل فرقه ی ساذلیه در شاخ آفریقا. این فرقه از نظر عقیدتی به شیعه خیلی نزدیک هستند. به همین خاطر هم است که شیعیان و صوفیان این چینی، مبعوض و هابیت هستند. در همه جای جهان عرفا وجود داشته اند؛ از جمله: هند، ایران قدیم، شمال، ماوراءالنهر، عراق، عربستان، مغاربه (مغرب اسلامی)، اندلس (مجموع اسپانیا و بخشی از پرتغال امروزی).

گفتیم که این فرقه‌ها در کل جغرافیای اسلامی از قدیم پراکنده بوده‌اند. هر کدام هم برای خودشان سلسله‌ها دارند؛ مثل بکتاشیه، چشتیه و ... بعضی‌هایشان برای جاهای خاصی هستند اما بعضی دیگر در کل جهان پراکنده‌اند. این طور هم نیست که از بین رفته باشند. فراوان هم هستند. این بد نیست که دور هم جمع شوند و اساتیدی داشته باشند و دستورالعمل بگیرند، اما بعدها مرحله‌ای پیش آمد که خانقاه درست شد. خانقاه جایی بود که زیر نظر یک استاد جمع می‌شدند و سیر و سلوک می‌کردند. جاهایی را درست کردند که بلا تشبیه مثل مسجد و حسینیه بود. اشکالش این بود که همه‌ی این‌ها گدا شدند و کار دیگری نمی‌کردند. فقط نماز می‌خواندند و روزه می‌گرفتند و فلان ذکر را می‌گفتند و مراقبه و توجه می‌کردند. به پول‌هایی هم که دیگران به این‌ها به عنوان نذر می‌دادند، می‌گفتند: «فتوحات»؛ یعنی چیزهایی که خداوند بدون زحمت می‌فرستد. این اشکالی ندارد که شما کار درستی را انجام دهی و خدا سبب شود

تا از جایی ناخواسته کسی از تو خوشش بیاید و برایت خانه‌ای بخرد، این فتوحات است. اما این که خانه‌ای درست کنی و صرفاً سیر و سلوک کنی تا ان شاء الله فتوحات خدا برسد و گدایی کنی، خیلی مسخره است. شأن خودشان را آن قدر پایین آورده‌اند که به اینجا رسیده‌اند. ابن عربی استادی دارد به نام «ارنیمی»<sup>۳</sup>. او از این استاد نقل می‌کند که می‌گوید: روزی در خانه مشغول ذکر بودم<sup>۴</sup>، خانم مرا صدا کرد و گفت: در خانه چیزی نداریم برو چیزی بخر.

---

**این بد نیست که دور هم جمع شوند و اساتیدی داشته باشند و دستورالعمل بگیرند، اما بعدها مرحله‌ای پیش آمد که خانقاه درست شد. خانقاه جایی بود که زیر نظر یک استاد جمع می‌شدند و سیر و سلوک می‌کردند. جاهایی را درست کردند که بلا تشبیه مثل مسجد و حسینیه بود. اشکالش این بود که همه‌ی این‌ها گدا شدند و کار دیگری نمی‌کردند.**

---

رو به خدا کردم و گفتم: اگر من اهل این راه هستم، نان را خودت برایم درست کن و گرنه یک جوری این را به من بفهمان تا بروم و خودم نان بگیرم. به محض این که این فکر تمام شد، شنیدم در می‌زنند، در را که باز کردم دیدم چند بار شتر غذا در جلوی در است. زمانی غذا به این شکل می‌رسد، اما اینکه خانقاه درست کنیم و در آنجا گدایی راه بیاندازیم، درست نیست. پادشاهان و افراد دیگر خیلی به این‌ها می‌رسیدند. هر کس مریضی داشته یا نذری داشته به این‌ها کمک می‌کرده است. بعضی از آن‌ها حتی برای خودشان شهر درست کردند. قطب جهرمی نزدیک به شیراز شهری ساخت به نام اخوان آباد که کم کم تبدیل به خانقاه شد و اینها را به آنجا کوچاند و گفت: اگر در شهر بمانید، دچار مفاسد می‌شوید و ما می‌خواهیم مطابق سیره‌ی پیامبر رفتار کنیم. دائماً هم برای اینها نامه‌های فردی و جمعی

<sup>۳</sup>. در بعضی از نسخ «اریبی» نوشته شده است که اشتباه است.

<sup>۴</sup>. ذکر با تسبیح مراد نیست؛ بلکه منظور از ذکر در اینجا توجه است.

می‌نوشت. همین الان هم صوفیه هفته‌ای یکبار جلسه دارند و فرقه‌ی ذهبیه کتاب مکاتیب را در شیراز خلاصه کرده و در سیصد و شصت و پنج جلسه به چاپ رسانده‌اند تا بتوان هر روز یکی‌اش را خواند.

در شیعه از این دست عرفان‌های دستورالعملی، خیلی کم پیدا می‌کنیم. نمونه‌ی بارزش مکتب نجف است که برخی از افرادش عبارتند از: برخی از شاگردان علامه طباطبایی، آیت الله بهجت، آقای قاضی، آقای بهایی، آقای کربلایی، ملاحسینقلی همدانی، آقای شوشتری و جولای. این‌ها دستورالعمل‌هایی داشتند که به شاگردانشان تلقین می‌کردند و می‌فهماندند و شاگرد هم به آنها عمل می‌کرد و بعد آرام آرام دستورات بعدی را می‌گفتند. نمونه‌اش نامه‌ی آقا میرزا جواد ملکی تبریزی (شاگرد ملاحسینقلی همدانی) به آقای کمپانی<sup>۵</sup> است. در این نامه بدون تعارف و مضایقه دستورالعمل‌هایی را که از ملاحسینقلی همدانی گرفته‌اند، برای ایشان می‌نویسند. خود آقا میرزا جواد ملکی تبریزی<sup>۶</sup> که مجتهد هم بودند می‌گفتند: «ما با یال و کویال و نوکر به نجف رفتیم تا در درس ملاحسینقلی همدانی شرکت کنیم. یک بار به ایشان گفتم: آقا من در تبریز مجتهدم و مقلد دارم، آمده‌ام این جا تا از اخلاق شما استفاده کنم. ملا به من گفت: تو آدم نمی‌شوی! گفتم: چرا؟ ایشان گفتند: تو همیشه بالای مجلس می‌نشینی. آقا میرزا جواد می‌گوید من از آن موقع تصمیم گرفتم هیچ وقت در صدر مجلس ننشینم<sup>۷</sup>. روزی به ایشان گفتم: آقا حالا می‌فرمایید من چه کنم؟ ایشان گفتند: بلند شو و قلیان چاق کن! من به نوکرشان گفتم: ممد علی بلندشو و قلیان را چاق کن. ایشان فرمودند: ممد علی نه، خودت. من از جا بلند شدم و قلیان را آماده کرده و آوردم. از این اتفاق چندین سال گذشت تا من دوباره با ملاحسینقلی همدانی دیداری تازه کردم و گفتم: آقا جان، حب جاه از دل من دیگر بیرون رفته است. ایشان رو کردند به بقیه و گفتند: جواد آقا می‌گویند که حب جاه از دل من رفته است! و بعد قهقهه خندیدند. درست فردای همان روز به حرم رفتم و دیدم که تعدادی از مریدان تبریزی‌ام آنجا هستند. اینها تا مرا دیدند جلو آمدند و دست مرا بوسیدند و من از این دست‌بوسی‌ها در دل خود لذتی احساس کردم همان لحظه به یاد حرف ملاحسینقلی همدانی افتادم و فهمیدم که تا الان موقعیتش پیش نیامده بوده و گرنه جاه‌طلبی من هنوز به قوت خودش باقی مانده است.»

---

<sup>۵</sup> ایشان استاد آیت الله بهجت و علامه طباطبایی هستند.

<sup>۶</sup> ایشان استاد اخلاق امام خمینی بودند و امام راجع به ایشان می‌فرمودند: ما از ایشان به دلیل منغمربودن در فلسفه خیلی استفاده نکردیم و هرچند به درس‌های اخلاقشان می‌رفتیم ولی منغمر در فلسفه بودیم و نمی‌شد! ایشان بعد از آقای شاه‌آبادی استفاده کردند.

<sup>۷</sup> هر دو داستانی را که قصد نقل آنها را دارم، از آقای پهلوانی نقل می‌کنم. مکتوب اینها از علامه طباطبایی هم موجود است و چاپ شده است.

<sup>۸</sup> آقای بهجت هم همیشه در سمت راست در می‌نشستند. بعد از دیدم که این سیره‌ی امام صادق (علیه السلام) هم است.



پس چنین رویه‌ای در شیعه وجود دارد اما خیلی اندک است. الان که دیگر بعید است استادی مثل ملاحسینقلی همدانی و آقای قاضی پیدا کنید. به هر حال این روش مفاسدی دارد. مفسده‌ی عمده‌اش این است که دکان و قطب و ... درست می‌کند. همچنین بعداً می‌گویند: فلانی شاگرد فلانی است در حالی که ممکن است این شخص این چیزها را کنار گذاشته باشد. این که صرفاً شاگرد فلانی بوده که کافی نیست. به قول معروف: «میزان، حال فعلی افراد است!». مفاسد دیگر این روش در عرفان عملی صوفیه‌ی اهل تسنن کاملاً نمودار شده‌است. پس یکی از مفسده‌های بزرگش، مرید و مرادپروری است. نمی‌خواهم بگویم کلابد است، اگر استاد خوبی پیدا شود، خوب است. منتها این مرید و مرادپروری خوب نیست. به خصوص که اساتید نمی‌گویند: در این جهت از من پیروی کن، نه در جهت‌های دیگر! در نهایت طوری می‌شود که مرید خام، مراد را معصوم تلقی می‌کند، این پیروی تا جایی است که بعضی از پیروان فلان آقا، حتی رنگ جوراب و نعلینشان را نیز به تقلید از استاد

انتخاب می‌کنند. ما باید قلمرو پیروی از استاد را بشناسیم. مریدی مطلق، تنها نسبت به خدا و معصوم معنا دارد. قرآن می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ». آیا خدا به ما می‌گوید که از غیر معصوم اطاعت کن؟ معلوم است که نه! چون ممکن است اشتباه کند. پس نمی‌توان

مرید مطلق غیر معصوم بود. باید در هر حوزه‌ای، از استاد آن حوزه، مطلب مورد نیازت را بگیری و بیخیال بقیه‌ی حوزه‌ها شوی. هیچ انسانی به جز معصوم وجود ندارد که تو بتوانی تمام نیازت را با او برطرف کنی. یادم است زمانی کتاب‌های آقای پهلوانی را تصحیح می‌کردیم که دیدیم ایشان «خشع» را به «خشی» معنا کرده‌اند. این را به ایشان گفتیم و ایشان فوراً فرمودند من اشتباه کرده‌ام و این را تصحیح کنید. در کجا چنین آدمی را پیدا می‌کنید؟ باید روحیه‌ی استاد طوری باشد که به شما بگوید من هم مثل شما جاهای دیگر را بلد نیستم. این آفت در موارد اول و دوم هم وجود دارد اما در اینجا از آن جایی که بحث دستورالعمل مطرح است، این آفت بیشتر دیده می‌شود. البته معمولاً این اشخاص در زمان حیاتشان یا بعد از آن، رسوا می‌شوند. مطالبی که اگر آن‌ها را به قرآن، روایات و عقل عرضه کنی، نادرستی‌شان روشن می‌شود.

### **شیوه‌ی چهارم: تربیت از طریق مصاحبت**

نوع چهارم تربیت از طریق مصاحبت است. این روش، روشی غیرمستقیم است. بعضی از عالمان ربانی شاگردانی داشته‌اند که به آن‌ها درس فقه می‌گفتند و اصلاً خبری از درس اخلاق و عرفان مستقیم نبوده است. حتی آیه و روایت

اخلاقی هم نمی خوانده اند. با این همه، در اثر مصاحبت و معاشرت و رفت و آمد و شرکت در درس، آرام آرام و به صورت غیرمستقیم اخلاق از استاد به شاگرد سرایت پیدا می کرده است. شاید هم در کل قصدی در کار نباشد. ضمن اینکه این عالمان، اصلاً نشان نمی دهند که استاد بوده و تو شاگردشان هستی. صرفاً با نحوه ی گفتار و رفتارشان به تو چیزی می آموزد. در واقع در اثر مصاحبت طولانی است که با ریزه کاری های زندگی این افراد آشنا می شوید و می بینید که خداگرا و خداپرست هستند. من در عمرم، در این قسمت، از آقای بهجت بهره برده ام. روش ایشان هم همین طور بود. اگر تمام مطالب اخلاقی و عرفانی ایشان را جمع آوری کنید، بیست صفحه بیشتر نمی شود!

**پرسش:** آیا در اینجا، استاد، شاگرد را برای مصاحبت با خود انتخاب می کند؟

**پاسخ:** خیر، درس فقه آقای بهجت که آزاد بود. معمولاً این طور بود که ایشان ناگهان وسط درس به صورت غیرمستقیم چیزی می گفتند. بعضی وقت ها هم که صحبت هایشان مخاطب خاصی داشت، به آن شخص نگاه می کردند. بعد هم ادامه می دادند. اگر آن شخص متوجه نمی شد، ایشان دیگر دنبالش را نمی گرفت اما اگر متوجه می شد و عمل می کرد، ایشان با اینکه هیچ جا نگفته بودند مخاطبم فلانی است، دقیقاً مورد را یادشان می ماند. اگر به توصیه شان عمل می کردید ایشان در جلسه ی عمومی می گفتند: این را قبلاً به شما گفته ام و منظورشان از گفتن همان اشاره ها بود. البته خیال نکنید که ایشان هر لحظه کرامت نشان می دادند. اگر شما سی سال با ایشان رفت و آمد داشتید، در دو یا سه مورد خیلی مهم که زندگی شما به آن وابسته بود، به شما به این شکل کمک می کردند.

پس این علما، نه جلسه ی اخلاقی داشتند و نه سخنرانی اخلاقی. امام خمینی بارها به جامعه ی مدرسین فرموده بودند تا آقای بهجت بیایند و جلسه ی اخلاقی بگذارند اما ایشان قبول نکرده بودند. ایشان نه درس و جلسه ی اخلاق داشتند و نه به کسی دستورالعمل می دادند و هر کسی هم بگوید یاوه گفته است. ایشان به صورت غیرمستقیم تربیت می کردند. اگر هم دستورالعملی بود، طوری بود که قابل استناد نبود و کسی نمی توانست بگوید: استاد به من دستورالعمل داده است. شخصی بود اما دستگاه مرید و مرادبازی درست نشده بود. نمی خواهم بگویم معصومین آن شئون اولیه - به خصوص ابلاغ - را نداشتند، اما به نظر بنده رویه ی اخلاقی معصومین، برای سرایت دادن اخلاق به دیگران، این طور بوده است؛ یعنی مطالبی که به هر کس می گفتند، مطالبی بوده که بیشتر مناسب حال او بوده است. مثل یک پزشک معنوی عمل می کردند.

**پرسش:** چرا دستورالعمل نمی دادند؟

**پاسخ:** نیازی به این کار نبود. ما دستورالعمل را می خواهیم تا آدم بشویم. برای آدم شدن هم لازم نیست حرف بزیم. او خودش می داند چه کار کند و این را با اشاره و کنایه به ما می فهماند، مفاسدی هم نداشته. پیرمردی نزد آقای بهجت

آمد و سر ایشان پایین بود، سوالی کردند و آقای بهجت فرمودند: شما سه سال پیش همین سوال را از من نکردید؟ به همان عمل کنید. خیال می کرد که چون سر آقای بهجت پایین است و نگاه نمی کند، نمی داند چه خبر است. شخصی دیگر آمده بود و دائم از آقا دستورالعمل می خواست و سوال های متعدد می پرسید. آقا گفتند: برای بحث و گفت و گو آمده اید؟ ایشان فرمودند: «این شخص برای گفت و گو آمده بود.» کسی که مریض باشد و در دلش آتش باشد، دائم نمی پرسد: بعد از این چه کار کنم؟ بعد از آن چه کار کنم؟ فوراً آتش را خاموش می کند. نمی خواهم بگویم فقط آقای بهجت عارف اخلاقی بودند. علمای اخلاق اهل امامیه که این طور بوده باشند، زیاد داشته ایم؛ مثلاً ملا قربانعلی زنجانی، فقیه مستقل، برجسته و مخالف مشروطه ای است که شاید شما اصلاً اسم ایشان را نشنیده باشید. ایشان این طور بودند که کل علما مطلبی را می گفتند و ایشان بر خلاف آنها فتوا می دادند و وقتی از ایشان می پرسیدند: مأخذ شما کجاست؟ می گفتند: فلان جای کتاب تذکره ی علامه ی حلی این را دارد. بعد ایشان می فرمودند: وقتی که من در نجف بودم، برای خرید کتاب پولی نداشتم و آن موقع، وقتی این کتاب را می خواندم مطلبی در آن بود که در ادامه، مولف از آن حرف برگشته بود. فقیه بسیار مسلطی بود. برای هر مطلبی که به ایشان مراجعه می کردند، فوراً فتوایش را می نوشت. آدم بسیار بزرگواری بود و از لحاظ اخلاقی تاثیرهای زیادی بر شاگردانش می گذاشت. گمنام هم بوده اند. از این موارد زیاد داشته ایم که نه درس اخلاق داشتند و نه سیر و سلوکی ارائه می دادند. ایشان این طور بود که فقط می گفت: من درس فقه می دهم. با این همه شبانه روز در خانه شان رو به همه باز بود. ظاهراً بیش تر از سه چهار ساعت هم نمی خوابیدند. تا آخر هم ازدواج نکردند. هر لباسی را که برای ایشان می آوردند به دیگران می دادند و خودشان با لباس نازل رفت و آمد می کردند و وضعیت زندگی شان به لحاظ مالی ضعیف بود.

میرزای قمی، صاحب کتاب «قوانین الاصول» یکی دیگر از شخصیت های با عظمت است. وقتی جلد اول کتاب ایشان را نزد سید بحر العلوم بردند، ایشان گفتند: «کسی که این کتاب را نوشته، قطعاً یکی از حواس خود را از دست داده.» بعدها تحقیق کردند و دیدند که ایشان بینایی شان را بر اثر نوشتن این کتاب از دست داده اند. این قدر که این کتاب دقیق است! در خانه ی ایشان هم همیشه باز بود. یک شب عده ای از لات های قم به منزل ایشان می روند و از او می پرسند: مزه ی غائط چه طور است؟ واضح است که می خواسته اند به میرزا توهین کنند. ایشان گفته بودند: پسر، به نظرم او ایلش شیرین است، چون مگس رویش می نشیند و مگس هم روی چیز شیرین می نشیند، مدتی بعد گویا ترش می شود، چون پشه رویش می نشیند، مدتی بعد نیز تلخ می شود، چون پشه هم دیگر رویش نمی نشیند. من تا این جایش را بلدم و بقیه اش را نمی دانم. این جوان لات با این جواب بعدها یکی از صلحا و مریدان ایشان شده و در شیخان هم پایین پای ایشان دفن می شود. آیا میرزای قمی درس اخلاق و سیر و سلوک داشته؟ نه.

**کلیدواژه ها: عرفان، اخلاقی، سیر و سلوک، دستورالعمل، سخنرانی اخلاقی، درس اخلاقی.**